

دکتر ایرج پارسی‌نژاد در سال ۱۳۱۷ متولد شد. تحصیلات دوره لیسانس ادبیات فارسی را در سال ۴۲-۱۳۳۸ در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به اتمام رساند. پس از آن اولین دوره فوق لیسانس زبان‌شناسی را در دانشگاه تهران به پایان برد و مدتی بعد به دعوت آقای دکتر خانلری در بنیاد فرهنگ ایران به تحقیق مشغول شد، در کنار آن در تلویزیون ملی ایران به بررسی کتاب و نیز تهیه و اجرای برنامه ادبیات ایران و جهان پرداخت. در سال ۱۳۵۲ برای تکمیل تحصیلات راهی انگلستان شد و در دوره دکتری دانشگاه آکسفورد به تحصیل پرداخت. پس از انقلاب به ایران بازگشت و پس از اقامتی کوتاه به آمریکا رفت، در فاصله سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۱ در آمریکا در دانشگاه برکلی مشغول تحقیق و مطالعه شد. در سال ۱۳۶۴ بنا به دعوت دانشگاه مطالعات خارجی توکیو به عنوان استاد مهمان برای تدریس زبان و ادبیات فارسی و مطالعات ایرانی به ژاپن رفت و پس از گذشت دو سال به استخدام رسمی هیات علمی آن دانشگاه درآمد که تا به امروز در آن دانشگاه مشغول تدریس است.

موضوع این سخنرانی، «روشنگران ایرانی و نقد ادبی» در واقع فصل اول کتاب دکتر پارسی‌نژاد است که موضوع رساله دکتری ایشان در دانشگاه آکسفورد بوده و بیست و پنج سال پیش به انگلیسی نوشته و طی سال‌های متمادی فصل‌های دیگری بر آن افزوده است. متن انگلیسی این کتاب در آمریکا در دست انتشار است و متن فارسی آن در ایران منتشر شده است.

در مطالعه عوامل پیدایش نقد ادبی در ایران باید به عامل انتقاد اجتماعی توجه کرد که خود حاصل ظهور تفکر انتقادی در جامعه ایرانی است، تفکر انتقادی نیز خود مولود نگرش عقلی است، در مرحله نخست متوجه تضادهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی می‌شود، در مراحل بعدی به مطالعه مظاهر فرهنگی، که ادبیات شاخه‌ای از آن است، می‌پردازد و در این مطالعه آنچه را که مخالف حکم عقل و منطق است انتقاد می‌کند. اما نگرش عقلی که موجب پدید آمدن تفکر

انتقادی شد حاصل آشنایی روشنگران ایرانی با فرهنگ جدید مغرب زمین بود که از همان آغاز قرن نوزدهم در آثار و نوشته‌های متفکران آن دوره دیده می‌شود. تاثیر عقاید فلسفی دکارت و قوانین فیزیکی نیوتون و عقاید سیاسی عصر روشنگری یا روشن بینی (The Enlightenment) و روش علمی آگوست کنت و اصول طبیعی داروین را در بررسی عوامل تحول فکری یاد کرده‌اند.^۱

از این رو زمانی که نظریات عقلی جانشین احکام نقلی می‌شود، تفکر انتقادی پدید می‌آید و تمایل به تجدید پیدا می‌شود؛ تجدیدی که اصول تازه مبتنی بر نیازهای معقول زمانه را از سیاست و اقتصاد گرفته تا ادبیات و هنر طلب می‌کند.^۲

ظهور نهضت انتقاد از مظاهر کهنه و عقب مانده گذشته و طرح افکار تجدیدخواهان را در ایران می‌توان ادامه نمونه‌های مشابهی دانست که پیش از آن در نقاط دیگر جهان رخ داده بود. در آستانه انقلاب‌های قرن هفدهم و هجدهم در کشورهای اروپای غربی و آمریکا فیلسوفان و متفکرانی ظهور کردند که با انتقاد خود علیه خرافات و جهل و بی‌عدالتی به مبارزه پرداختند. از آن جمله‌اند در قرن هفدهم در هلند اسپینوزا؛ در انگلستان بیکن، لاک، هابز؛ در قرن هجدهم هارتلی، هیوم و نیوتون؛ در آلمان، لسینگ، هردر، گوته؛ در فرانسه، ولتر، دیدرو، روسو، مونتسکیو و در آمریکا، فرانکلین و جفرسون و امثال آنها.

جنبش این گروه از این جهت «روشنگری» نام گرفت و خود این افراد «روشنگر» نامیده شدند که عقیده داشتند جهان در قرون وسطی در تاریکی به سر می‌برده است و اکنون که با برآمدن آفتاب علم جهان روشن شده، در پرتو این روشنایی می‌توان روشن اندیشید و واقعیت هستی و زندگی را چنان که هست دید. هسته مرکزی این جهان‌بینی، تکیه کردن بر عقل بود و عقل عبارت بود از شناسایی ساخت و کار طبیعت و انسان. بنابراین عقل می‌بایست رابطه خود را با هر نوع مرجع و سنت و نهاد مستقر قطع بکند، زیرا اینها سرچشمه اشتباهاتی هستند که تاکنون نگذاشته‌اند انسان به روشنی بیندیشد و هستی را چنان که هست ببیند. عقل باید از هر گونه تعبد و تعصب آزاد شود تا بتوان به روشنی اندیشید و واقعیت را دید. همین که واقعیت به

روشنی دیده شد دشواری‌ها رفع می‌شود، زیرا که دشواری‌های زندگی انسانی فقط از نادانی و تیره اندیشی برخاسته‌اند.

البته روشنگران با هم اختلاف نظر هم داشتند، برخی از آنها به اصول بدیهی معتقد بودند، یعنی اصولی که بر عقل آزاد از تعصب مبتنی باشد، برخی دیگر به تجربه اعتقاد داشتند، یعنی می‌گفتند که تنها راه به دست آوردن دانش تجربه حسی است اما کمابیش همه آنها در مخالفت با سلطنت و اشرافیت و کلیسا همدستان بودند و در واقع تعالیم آنها مقدمه انقلاب فرانسه شد.^۳

در ایران نیز از آغاز قرن نوزدهم و تقریباً مقارن با انقلاب بزرگ فرانسه تا اواخر سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ / ۱۸۴۸-۱۸۹۶) جریان انتقادی روشنگرانه در داخل و خارج از کشور ادامه داشت و دامنه آن به تدریج وسعت یافت. روشنگران موفق شدند با انتقادهای اساسی خود در ذهن بسیاری از قشرهای جامعه از اعیان و ملاکان لیبرال گرفته تا روحانیون و بزرگانانی که استعداد بیشتری برای پذیرش افکار انتقادی تجدیدخواهانه داشتند نفوذ کنند.

و اما ایران در پنجاهه اول قرن نوزدهم، که سلطنت فتح علی شاه و محمدشاه و اوایل سلطنت ناصرالدین شاه را در برمی‌گیرد، ناگهان با آن چنان حوادثی در عرصه جهانی روبه‌رو شد که برای مقابله با آن از هیچ نظر آمادگی نداشت. حوادثی چون انقلاب بزرگ فرانسه، عروج و سقوط ناپلئون بناپارت و رقابت حادثه جویانه او با کشورهای اروپایی به ویژه انگلستان، بسط فعالیت کمپانی هند شرقی و فرمانفرمایی انگلیس در هند، گسترش فعالیت مستعمراتی اروپاییان، مداخله نظامی انگلیس و روسیه در ایران و شکست‌های پی در پی حاصل از آن ایران را که تا آن هنگام، علی‌رغم ضعف و عقب ماندگی نه مستعمره بود و نه وابسته، وارد عرصه پرجنجال رقابت تحریک‌آمیز استعمارگران کرد و به کشوری وابسته به آنان مبدل ساخت و به این ترتیب جامعه سنتی ایران در معرض حوادث تاریخ جهان قرار گرفت.

در بررسی عوامل دیگری که به بیداری ایرانیان و در نتیجه برانگیختن دید انتقادی آنان از اوضاع اجتماعی زمانه انجامید، این عوامل قابل یادآوری است: روابط

ایرج پارسی‌نژاد

روشنگران ایرانی و نقد ادبی

سیاسی ایران با اروپا (از آغاز قرن نوزدهم میلادی یعنی از چهارمین سال سلطنت فتح علی شاه)؛ اعزاز محصل به اروپا (که از زمان عباس میرزای ولیعهد آغاز شد)؛ پل فرهنگی تهران - قفقاز، تهران - استانبول و تهران - قاهره که محل اجتماع گروهی از مهاجران سیاسی متفکر و مبارز ایرانی بود؛ تنظیمات عثمانی در زمان سلطان عبدالحمید و وزارت مدحت پاشا و دهه اول عصر میجی (۱۸۶۸-۱۹۱۲) در ژاپن به وسیله ایتو و انعکاس خبر آن در ایران؛^۴ نشر روزنامه‌های مترقی به زبان فارسی و ترکی و عربی و همچنین آثار متفکران اروپایی که از این نقاط به ایران می‌رسید؛^۵ رواج صنعت چاپ در ایران که خود باعث انتشار روزنامه‌ها و کتاب‌های مختلف شد؛ ایجاد مدرسه دارالفنون که به جز آشنا کردن محصلان به علوم جدید باعث ترجمه کتاب‌های بسیاری از زبان‌های اروپایی شد؛^۶ شکست‌های سیاسی، نظامی ایران در برخورد با روسیه که فتح علی شاه و عباس میرزا را متوجه عقب ماندگی ایران در پیشرفت‌های صنعتی کشورهای اروپایی کرد و به آنها هشدار داد که به فکر جبران این عقب ماندگی‌ها بیفتند؛ نشر کتاب‌ها و رساله‌هایی که رواج دهنده دانش علمی و تحلیلی در جامعه ایرانی آن زمان بود، زیرا که روشنفکران زمانه چون نمی‌توانستند ایدئولوژی خود را در فلسفه و علم کلام و جهان‌بینی مذهبی بیابند، ناچار به جذب تفکرات متفکران اروپایی می‌پرداختند.

به این ترتیب بود که کتاب معروف دکارت (گفتار در روش به کاربرد عقل) با نام حکمت ناصریه یا کتاب دیاکرت به فارسی ترجمه شد (۱۸۶۲/۱۲۷۹) و شک دکارت در ایران در ذهن روشنفکران نفوذ کرد و افکار متفکران اروپایی مانند اگوست کنت، دیوید هیوم، جان لاک، جان استوارت میل، ژان ژاک روسو، پیر ژوزف پرودن، لویی بلان، ج سیسموندی و توماس باکل در آثار روشنگران و نقادان اجتماعی و ادبی آن زمان ظاهر شد.^۷ کنت دوگوبینو، در مرز نیمه اول و نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی در ایران به کسانی برخورد که با او از فلسفه کانت و اسپینوزا گفت‌وگو کرده و او را به حیرت انداخته بودند.^۸

در همین ایام است که میرزا فتح علی آخوندزاده کتاب مکتوبات کمال الدوله خود را می‌نویسد (۱۸۶۲/۱۲۸۰) و در آن افکار مادی خود را مطرح می‌کند و میرزا آقاخان کرمانی در یک رشته از آثار خود نظیر تکوین و تشریح، حکمت نظری، هشت بهشت در تاثیر فیلسوفان تجربی، امپیریست (Empiricist) فرانسوی و انگلیسی به طرح مباحث عقلی و تجربی می‌پردازد. میرزا ملکم خان ناظم الدوله برای نخستین بار در تاثیر فیلسوفان معاصر خود، یعنی فیلسوف پوزیتیویست (Positivist) فرانسوی اگوست کنت و فیلسوف و اقتصاددان انگلیسی جان استوارت میل به تحلیل جامعه ایران و مسائل آن می‌پردازد.^۹

به این ترتیب زمینه تحول عمیقی در افکار روشنگران ایرانی فراهم می‌شود. این روشنفکران و منتقدان که در تدارک زمینه انقلاب و دگرگونی جامعه قرون وسطایی ایران در آستانه قرن بیستم (۱۹۰۶) موثر بودند به لحاظ منشاء طبقاتی و از نظر چگونگی ایدئولوژی و تاکتیک خود در مبارزه علیه استبداد متفاوت بودند. ناصرالدین شاه با رفتار خشن خود نسبت به اصلاح‌طلبان معتدلی از نوع میرزا حسین خان سپهسالار (مشیرالدوله) و نیز برخی از روشنگرانی که لااقل در دورانی از فعالیت سیاسی خود امید داشتند به دست او کاری انجام دهند، مانند ملکم خان و سیدجمال‌الدین اسدآبادی، در عمل نشان داد که نمی‌تواند و نمی‌خواهد مرجع امیدی باشد. سختگیری بیرحمانه او در کشور بر مهاجرت سیاسی افزود و مرکز فعالیت سیاسی مخالفان رژیم به خارج از کشور (برخی شهرهای قفقاز، عثمانی، هند، مصر، فرانسه و انگلستان) منتقل شد. این مهاجران گوناگون سیاسی هم از بایبان (ازلیان) سابق بودند که بعدها به اندیشه‌های وسیع و نتایج اجتماعی تری رسیدند، مانند میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، و هم گروه اصلی طرفداران اتحاد اسلامی بودند که در راس آنها سیدجمال‌الدین اسدآبادی قرار داشت. گروه دیگری از مهاجران سیاسی لیبرال‌های مشروطه‌طلب بودند که «سلطنت محدود» و «تنظیم امور دیوان» و نوشتن قانون و مجلس انتخابی می‌خواستند و به دنبال میرزا ملکم خان گام برمی‌داشتند. در بین این مهاجران سیاسی همچنین کسانی بودند که در تاثیر میرزا فتح‌علی آخوندزاده متفکر پیشرو با افکار مترقی آشنا شده بودند که نماینده آنها را می‌توان میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی دانست. در میان این مخالفان حکومت ایران همچنین ناسیونالیست‌های پرشوری بودند که عقب ماندگی ایران آنها را زجر می‌داد و نماینده ممتاز آنها نویسنده کتاب سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ میرزا زین‌العابدین مراغه‌ای است که با این کتاب خود نه تنها بر نثر نسل‌های بعد، از نظر ساده نویسی، اثر گذاشت، بلکه در تشویق به انتقاد از اوضاع نامساعد ایران نیز موثر بود.^{۱۰}

این مهاجران که تعداد افراد فعالشان بسیار نبود کوشیدند با استفاده از امکانات خارج از کشور



روزنامه‌هایی در انتقاد از حکومت استبدادی ایران منتشر کنند، مانند میرزا حبیب اصفهانی و میرزا یوسف خان مستشارالدوله تبریزی که باروزنامه اختر در استانبول همکاری می‌کردند. روزنامه اختر آن چنان نفوذی یافت که خوانندگان و طرفداران آن را در ایران «اختری مذهب» می‌گفتند.^{۱۱} روزنامه با نفوذ دیگر قانون نام داشت که میرزا ملکم خان در لندن به نشر آن پرداخت. رادیکالیسم ملکم که با دوران نخستین افکار سازشکارانه او و بازگشت بعدی به همان روش نخست فرق دارد در این روزنامه منعکس است. به اعتقاد «ریپکا» این روزنامه پانزده سال سرمشق روزنامه نویسان دوران مشروطیت بود^{۱۲} و به نظر «براون» روزنامه قانون را می‌توان یکی از محرکان اصلی رنسانس سیاسی و ادبی دانست.^{۱۳}

سیدجمال‌الدین که پیوندی نزدیک با محافل مصری داشت، به همراه شاگرد و هم‌رزم خود محمد عبده نخست هفته نامه عروة الوثقی را به عربی در پاریس منتشر کرد و سپس ضیاءالمخافتین را در لندن نشر داد. سیدجمال‌الدین کاشانی معروف به مویدالاسلام روزنامه حبل‌المیتین را به سردبیری شیخ‌یحیی کاشانی در کلکته منتشر کرد. در قاهره میرزامهدی خان تبریزی (زعیم‌الدوله) روزنامه حکمت را انتشار داد و پس از آنها علی‌محمدخان کاشانی به نشر روزنامه ثریا پرداخت و میرزا علی محمدخان به انتشار پرورش در این شهر اقدام کرد.

اما روشنفکران زمانه که منتقدان اجتماعی و ادبی را نیز باید در میان آنها جست‌وجو کرد خود به طبقات گوناگونی وابسته بودند و محتوای آثار انتقادی‌شان نشان دهنده وابستگی طبقاتی‌شان است. از قبیل انتقادهای مجدالملک سینکی و پسرش میرزا علی خان امین‌الدوله که از رجال اشرافی وابسته به دربار بودند، در کتاب کشف الغرائب فی الامور العجایب^{۱۴} و خاطرات سیاسی امین‌الدوله^{۱۵} و همچنین انتقادهای میرزامحمدحسن خان اعتمادالسلطنه، که وزیر و رجل محرم ناصرالدین شاه بود، در داستان تخیلی خوابنامه یا خلسه^{۱۶} پیشنهادکننده هیچ تغییر اصولی در نظام حکومتی و مناسبات اجتماعی آن زمان نیست، در حالی که انتقادهای سیاسی و اجتماعی میرزا یوسف خان و مستشارالدوله تبریزی، بازرگان نجیب زاده تبریزی، در رساله یک کلمه^{۱۷} از جنبه رادیکال‌تری برخوردار است. درست به دلیل همین روش محافظه‌کارانه انتقادی، رجال یاد شده تا پایان عمر صاحب مقامات عالی بودند، در حالی که میرزایوسف خان مستشارالدوله، که انتقادهای اساسی او در تأثیر میرزافتح علی آخوندزاده بوده است^{۱۸}، بارها گرفتار تبعید و حبس شد. جز اینها، گروه دیگری از روشنگران از میان عامه مردم برخاسته بودند مانند سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزافتح علی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا عبدالرحیم طالبوف، زین‌العابدین

مراغه‌ای، که آثار انتقادی‌شان، به ویژه آنها که در قلمرو نقد ادبی قرار دارند موضوع کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی ماست.

برای مطالعه عمیق در زمینه علل پیدایش نقد ادبی در ایران، در مفهوم علمی و اروپایی، باید به ادبیات آغاز قرن نوزدهم ایران نگاهی بکنیم تا با شناخت کیفیات کلی ادبیات آن زمان ضرورتی که موجبات طرح مقوله‌ای به نام «نقد ادبی» را فراهم کرده است به خودی خود شناخته شود.

ادبیات نخستین پنجاه سال قرن نوزدهم در ایران را باید ادبیات «تقلید و تکرار» نام نهاد. فقدان خلاقیت و نوآوری در ادب این روزگار، که حاصل تحجر فکری و فرهنگی آن عصر است، در عصر قاجار حتی از دوران پیشین هم محسوس‌تر است و این خود نشانه عقیم شدن فرهنگی است که جوهر خلاق آن خشکیده و به تکرار سخن گذشتگان مبدل شده است. شعر که در ایران همیشه یک فرهنگواره (Subculture) معتبر بود که همه اشکال معرفت را از دستور زبان و فلسفه و نجوم و حکمت گرفته تا قصه و حماسه و مرثیه و تغزل دربرمی‌گرفته، در دوران پس از تسلط ایلخانان مغول و تیموریان از نظر معنی و لفظ رو به انحطاط می‌رود و در دوران صفویه به خلاف نظر «براون» به تناسب رشد عمومی اقتصاد و فرهنگ جامعه رو به پیشرفت دارد،^{۱۹} زیرا که رواج سبک هندی در شعر با تازه‌جویی‌های خود در لفظ و معنی واکنشی بود در مقابل تقلید کورکورانه گذشتگان. هر چند که افراط بعضی از پیروان این سبک در یافتن لفظ تازه و معنی غریب سرانجام شعر را از حالت طبیعی خود خارج کرد، اما به هر حال در شعر شاعران این سبک رابطه صمیمانه آنها با محیط و جامعه قابل ملاحظه است. اما در دوران سلطنت قاجار از عصر فتح‌علی شاه به بعد شعر فارسی در کسوت بازگشت به سنت‌های گذشته کهن (سبک‌های خراسانی و سبک عراقی) ظاهر می‌شود و قصیده‌سرایان و غزل‌پردازانی که گاه مقلدان یا مهارتی هم در بین خود دارند پیدا می‌شوند. در این دوران، شعر اگر مدح یا هجوی بی‌ارزش نباشد، یا عشق‌هایی است با احساسات مصنوعی و غیرصمیمانه و یا ناله و زاری است بر عزای شهیدان دین. به گفته ریپکا در شعر این دوره تقریباً به تصادف می‌توان انعکاس صدای مردم را شنید، صدایی که طنین آگاهی ملی و زندگی واقعی باشد، نه پرگویی ماجراهای مورد علاقه درباریان.^{۲۰}

نثر در این دوره یعنی در نخستین پنجاهه قرن نوزدهم، یک لفظ قلم مستوفیانه و منشیانه‌ای است که از تعبیرات و ترکیبات ادب کهن فارسی استفاده می‌کند و با وجود ساده‌نویسی میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی درنامه‌ها و منشآت میرزا ملکم خان در کتاب‌ها و مقاله‌ها و حسن علی خان امیرنظام گروسی در منشآت و ناصرالدین شاه در سفرنامه‌ها و یادداشت‌های خود،

نویسندگان و منشیان این روزگار همچنان به شیوه گذشته‌نگار، یعنی عبارت‌پردازی و سجع‌سازی و تصنع در نثر، ادامه می‌دهند و به گفته ریپکا «گرایش دائمی به ساده‌نویسی به چشم می‌خورد، اما رشد آن بسیار کند است.»^{۲۱} از این روست که ادبیات این دوره مخصوصاً عصر قاجار را می‌توان به ادبیات دوره بازگشت، بازگشت به شیوه پیشینیان تعبیر کرد. اما البته این ادب دیوانی و درباری است که با زبان مردم فرق دارد، زبانی که در قرون وسطی و حتی در آغاز قرن نوزدهم همچنان از امتیاز زبان بین‌المللی برخوردار است و در عثمانی و قفقاز و ترکستان روس و هند به آن سخن می‌گویند.^{۲۲}

اما باید دید که چرا ادبیات این دوره، ادب متکی به دربار و دیوان، میل به بازگشت به شیوه گذشته‌نگار دارد؟ می‌دانیم که با روی کار آمدن حکومت آغامحمدخان قاجار و برقراری امنیت نسبی در ایران، رسوم و عادات کهن از نوزنده شد و پادشاهان قاجار به احیای همان سنت‌های دربارهای کهن در پرورش شاعران و هنرمندان پرداختند. البته شخص آغامحمدخان به علت اشتغال به جنگ و تمرکزدهی حکومت قاجار طبعاً فرصتی برای تشویق شاعران و نویسندگان نداشت، اما برادرزاده و جانشین او فتح‌علی شاه و همچنین ناصرالدین شاه، که خود ذوق شعر داشتند و شعرشان تقلیدی از آثار پیشینیان بود، به رواج این سنت همت کردند. علاوه بر این بسیاری از فرزندان فتح‌علی شاه نیز شاعر بودند و دیوان شعر یا تذکره و تاریخ از آنها باقی است که در بیشتر آنها آثار انس به سنت‌های قدیم ادب فارسی دیده می‌شود.^{۲۳} مریبان شاهزادگان نیز غالباً از قریحه ادبی بهره‌کافی داشتند و شاهزادگان را با سنت ادب گذشته‌نگار پرورش می‌دادند. از این رو طبیعی است که شعر و سخن در دربارهای کوچک آنها به شیوه گذشته‌نگار مایل باشد. جز شاهان و شاهزادگان، مستوفیان نیز به ادب قدیم دل بسته بودند و اگر خود اهل شعر و سخن نبودند آشنایی به هنر پیشینیان و آگاهی از فنون کارشان را امتیازی بر امثال خود می‌دانستند. بنابراین شگفت نیست اگر پادشاهان و رجال و ادیبان وابسته به حکومتی متمایل به سنت پاسدار و مروج ادبیات تقلیدی و گذشته‌گرا باشند، همچنان که طبیعی است اگر در مقابل این گروه روشنفکران و روشنگران مترقی، که از نظام حکومت استبدادی و از ادبیاتی که در خدمت آن نظام است، بیزار شده‌اند هم‌زمان با انتقاد از استبداد حاکم، از ادبیاتی که در خدمت آن نظام است نیز انتقاد کنند. چرا که از نظر روشنفکر ترقی‌خواه زمانه تمام مظاهر فرهنگی آن عصر که در سایه استبداد مطلق پدید آمده و پرورده شده در خور انتقاد است. به گفته میرزا فتح‌علی آخوندزاده «به هر چه که دست بزنی، تصنیف از سمت کریتیکا می‌افتد.»^{۲۴} چنین است که «انتقاد» سلاحی است در دست روشنفکران ترقی‌خواه ایران که به یاری آن حکومت مشروطه و قانون را برپا سازند و در مبارزه با استبداد و همه عناصر فرهنگی

محصول آن، که ادب تقلید و تکرار نیز یکی از فرآورده‌های آن است، از آن استفاده کنند.

مضمین انتقاد ادبی این دوره (۱۲۸۳-۱۳۲۴-۱۳۶۶-۱۹۰۶)

در مطالعه دقیق‌تر مضامین نقد ادبی در این عصر به چند موضوع بیشتر برمی‌خوریم:

یکی از این موضوعات انتقاد از شعر و سخن غیرواقعی است. و این تظاهری است از اعتراض طبقه نواخته جامعه آن روز ایران که خسته از شعر و کلامی کهنه و خیالبافانه در جست‌وجوی ادبیاتی است که نشان‌دهنده واقعیت زندگی مردم و منعکس‌کننده آرزوها و خواست‌ها و مسائل‌شان باشد. از این رو بخش مهمی از نخستین آثار نقد ادبی نو در ایران منحصر به انتقاد از «ادبیات غیرواقعی» است که بازگوکننده اعتقاد این گروه از منتقدان به «ادبیات رئالیستی» است.

آخوندزاده در تعریف شعر (پوئزی) می‌گوید: «پوئزی عبارت است از چنان انشایی که شامل باشد بر بیان احوال و اخلاق یک شخص و یا یک طائفه کما هو حقه یا به شرح یک مطلب یا بر وصف اوضاع عالم طبیعت یا نظم در کمال جودت و تاثیر»^{۲۵} و در همین زمینه میرزاآقاخان می‌نویسد: «پوئزی عبارت است از ساختن و پرداختن عبارات پر معنی خوش اسلوب و با وضع مطبوع و موثر، در تشریح حالت ملتی یا در تشبیه مثل واقعی از احوال شخصی از برای عبرت دیگران از برای انتباه و آگاهی»^{۲۶} و هم او در رساله تکوین و تشریح می‌نویسد: «شاعر نه آن است که حالت اشیاء و حقایق را برخلاف واقع ترسیم نماید و مبالغه‌گویی را چنان از حد بگذراند که معنی زایل گردد»^{۲۷}

و ضمن نامه‌ای خصوصی می‌نویسد شاعر باید مانند نقاشی باشد که تمام گل و بته و انسان و حیوان و آسمان و جنگل و کوه و صحرا را به عینها ترسیم و تصویر کند، بر طوری که در نظر خواننده اخلاق و آداب یک امتی مجسم شود»^{۲۸}

زین العابدین مراغه‌ای در سیاحتنامه ابراهیم بیک

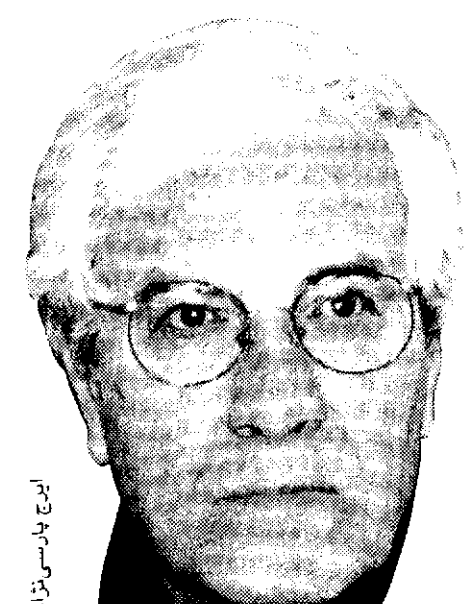
می‌نویسد: «ممدوح که در پیش روی مردم ایستاده و مانند کاکاسیاه است، یوسف مصری نامند و چشمان کورش را که هر بی‌بصر می‌بیند، نرگس شهلا گویند. مردکه را هر روز زنش تف به رویش می‌اندازد و پشت گردنی می‌زند و از ترس بی‌چراغ به خلانمی تواند رفتن در شجاعت به رستم دستان و سام نریمان برتری می‌دهند و پست‌ترین مخلوقات را فضیلت مدار می‌نامند»^{۲۹}

چنان که می‌بینیم نظرگاه اساسی این منتقدان، «رئالیسم» است و از آنجا که این نظرگاه رئالیستی در آثار انتقادی این گروه معمولاً با نظریات اجتماعی توأم است می‌توان به آن نام رئالیسم اجتماعی انتقادی داد. همان رئالیسم اجتماعی انتقادی که یادآور منتقدان هم‌زمانشان از نوع بلینسکی، میخائیلوفسکی، چرنیشفسکی، دوبرولیوف و پیساروف در روسیه است.^{۳۰}

زین العابدین مراغه‌ای در توجیه رئالیسم انتقادی خود می‌گوید: «این ایام نه آن زمان است که ارباب قلم و افکار اوقات خود را صرف ماخولیا و افسانه‌های واهی و اراجیف بی‌معنی مثل گذشتگان نمایند که جز موهوم چیزی حاصلشان نخواهد بود»^{۳۱}

هشدار انتقادی این نویسنده بیشتر متوجه مطرح نشدن موضوع حب وطن در ادبیات معاصرش است و می‌خواهد تا نویسندگان و شاعران دست از تکرار مقلدانه عشق در قصه‌های کهن بردارند و در عشق وطن بگویند و بنویسند: «تا حال در وطن عزیز ما کسی از حب وطن دم نزده، مطالب مفید را به طوری که عموم بتوانند از او حصه‌ای بردارند بر حسب اقتضای وقت به قلم نیآورده هر چه نوشته‌اند در سودای عشق گل و بلبل و پروانه و شمع یا راجع به اظهار فضیلت مولف و مصنف یا مدح ممدوح غیر مستحق بوده. هموطنان ما بدانند که سواي عشق لیلی و مجنون و فرهاد و شیرین و محمود و ایاز که بین ادبا و شعرای ایران معروف و در نامه‌ها و چکامه‌های خود جز از آن سخن نمی‌رانند، عشقی دیگر نیز هست»^{۳۲}

و در همین زمینه میرزاآقاخان کرمانی نیز از نویسندگان معاصرش که با گذشت قرن‌ها هنوز از گلستان سعدی و کیلیه و دمنه تقلید می‌کنند، چنین انتقاد می‌کند: «از هفتصد سال پیش هر کس در ایران با التزام رعایت وضوح عبارت تالیف اثری ادیبانه تنها طرح گلستان سعدی را پیشنهاد خود ساخته است... همه خود را کوچک ابدال‌های «گلستان» دانسته اقتفا به عبارات وی جسته‌اند... فلان مولف خواسته است در ضمن حکایات طیور و وحوش پادشاهان را نصیحت بدهد و فلان درویش پنداشته که از زبان پری و سروش به ابنای ملوک قانون سلوک تواند آموخت. و از این معنی غفلت ورزیده‌اند که حکایت شیر و روباه تا چه مقدار مایه تنبه و حیرت وزیر و شاه تواند باشد و قصه موش و خرگوش تا چه حد باید اسباب تیقظ و عبرت درویش و



این تصویر از... است

گدا خواهد بود»^{۳۳}

آخوندزاده هم، همین عقیده را داشت که می‌گفت: «دور گلستان و زینت المجانس گذشته است. امروز این قبیل تصنیفات به کار ملت نمی‌آید»^{۳۴}

نکته دیگری که این جماعت به نویسندگان زمانه توصیه می‌کنند ساده‌نویسی است: در این باره نویسنده سیاحت نامه ابراهیم بیک، زین العابدین مراغه‌ای، یادآور می‌شود:

«مقتضای زمان ما ساده‌نویسی است. باید ادبای ایران بعد ازین حب وطن را نظماً و نثراً با کلمات واضحه و عبارات ساده بر خاص و عام تقدیم نمایند و موسس و مهیج و مشوق ساده‌نویسی شوند»^{۳۵}

تأکید این منتقدان در انتقاد از پیچیدگی و ابهام در سخن و تشویق‌شان به ساده‌نویسی و ساده‌گویی به علت تعهدی بود که در برابر عامه مردم احساس می‌کردند. وقتی فرض نویسنده و شاعر ابلاغ مطلبی به مردم کوچه و بازار باشد سادگی و روشنی در کلام اجتناب‌ناپذیر است. هم چنان که میرزاآقاخان تأکید می‌کند:

«کلام باید زنده و جان‌دار باشد... به فهم نزدیک باشد، نه معما و تاریک، سهل و ساده و سدید باشد، نه مغلق و شدید، روشن و باصفا باشد، نه طلسم دیرگشا»^{۳۶}

این توصیه‌ها ناشی از آن است که این منتقدان برای سخن رسالتی قائلند و در این زمینه سرمشق ایشان ادبیات اروپاست^{۳۷}، تا آن جا که غیرقابل مقایسه بودن ایران را نه تنها در صنایع پیشرفته اروپایی که در ادبیات خود نیز احساس می‌کنند: «ادبیات فرنگستان یومنا هذا به قسمی پیش رفته که نسبت لیتراتور آنان با آثار نفیسه‌ادیبان ما نسبت تلگراف است به برج دودی و شعاع الکتریک است به چراغ موشی، شمن دوفر برقی است به شتر بختی و کشتی بخار است به زورق بی مهار و چاه آرتیزان است به دولاب گاوگردان و فابریک حریرباف است به کارگاه نداف»^{۳۸} همین منتقد در جای دیگر می‌نویسد: «هر ادیب فرنگی که بهترین کتب ما را مطالعه کند، در هر صفحه چندین غلط و عیب از عبارات و معانی بیرون می‌آورد که بزرگترین ادبای ما یکی از آن چیزها را از خاطر نگذرانیده است»^{۳۹}

«اعتراض» یکی دیگر از مضامین اصلی نقد ادبی دوره مطالعه ماست. اعتراض در آثار این منتقدان، گاهی به معنی «انتقاد» نیست، «پرخاش» و گاه «اهانت» است، چرا که روحیه پرخاشگرانه این منتقدان رادیکال سازگار با محافظه‌کاری و ملائمت نیست. زمانی که در برخورد با تصنعات سنت پرستانه افراطی یا تملاقات بی‌جا و یا مبالغه‌های بی‌معنی در آثار شاعران و نویسندگان هم‌زمان خود خشمگین می‌شوند، ما آثار این خشم را در انتقادهایشان به صورت اعتراض شدید می‌بینیم.

میرزاآقاخان از جمله این منتقدان معترض است. او

معتقد است که: «ترقی همیشه در سایهٔ رد و اعتراض است نه عفو و اغماض.»^{۴۰} و منتقدی دیگر، میرزاملکم خان، در یکی از آثار خود فرقه کج بینان (سیاحی گوید) ضمن تجسم مجلسی از ادیبان لفاظ و مغلق گوز زبان یکی از حاضران در آن مجلس خطاب به نویسندگانی که به لفاظی و سخن پردازی تکلف آمیز پرداخته پرخاش می کند: «ای مرد احمق و ای احمق یاوه گو، از این سخنان لغو چه می فهمید هیچ از مصنفین: سلف نپرسیده اید که چرا به این حد در تزیین اوقات خود و در انزجار خاطر دیگران مبالغه می نمایید؟ شما مگر دشمن وقت خود هستید؟ تا کی خیال انسانی را به لفاظ بی معنی منعقد می سازید؟ مردم چقدر زجر بکشند تا بفهمند چه نوع جفنگ خواسته اید بگویند.»^{۴۱} و در جایی دیگر از همین اثر می گوید: «ای قرمساق و اصف و ای بی انصاف ناظم و ای الدنگ مزور، چرا اوقات خود را این طور ضایع کرده اید و چرا مردم را به سخنان لہو و بیهوده معطل ساخته اید؟ این چه انصاف است که بیست سال عمری را در تحصیل لفظ تلف نمایم و عاقبت در تفسیر یک سطر جفنگ مسجع سه روز متحیر بمانم؟»^{۴۲}

زین العابدین مراغه ای، از منتقدان دیگر این عصر، در سیاحت نامهٔ ابراهیم بیگ همین مضمون را از میرزاملکم خان اقتباس کرده و از زبان یکی از قهرمانان قصهٔ خود به ادیب سخن پرداز اعتراض می کند: «ای پدر فلان بی دین، چه خواهی گفت؟ زود بگو! حوصلهٔ من که تنگ شد، منظورت از این یاوه سرایی چیست؟ بگو بفهمم. با این همه یاوه گوئی، با این شیوهٔ ناپسند به خود هم می بالید؟ خاک بر سر شما! از این فضل در دنیا و آخرت چه یادگار گذاشتید که دولت و ملت به او تفاخر نمایند و از آن به فقرا فایده رسد؟ مردکهٔ دیوانه! بیست سال عمر در تجنیس لفاظی کرده ای و آخر در تفسیر یک سطر جفنگ پوچ سه روز در تحریر مانده ای؟ از شما سؤال می کنم لغت تابع معنی است یا معنی تابع لغت؟»^{۴۳}

مضمون دیگر از مضامین آنچه به عنوان «نقد ادبی» در این عصر می شناسیم، انتقاد از تکلف و تصنع و پیچیدگی سخن نویسندگان و شاعران است، زیرا به اعتقاد منتقدان این زمان ادبیات باید در خور فهم عامهٔ مردم باشد و به این دلیل باید ساده و قابل فهم برای همگان باشد. میرزاملکم خان از نویسندگانی که نثر پیچیده و نامفهوم را فضیلتی برای خود می دانند، به عنوان «دیوانه» یاد می کند و می نویسد:

«جمعی هم معتقد بر این بودند که زبان نه برای ادای مطلب است، بل برای ترتیب سجع و به جهت تزیین وقت اختراع شده. این دیوانه های نوع آخری که در افواه مردم به یاوه سرا اشتهار داشتند، بنا به پیروی اعتقاد خود چه در گفت و گو و چه در نوشته جات هرگز طالب معنی نبودند. اغلاق کلام را اعلی درجهٔ فضل قرار داده، بیشتر عمر خود را صرف تحصیل الفاظ مغلقه می کردند. وقتی سخن کسی را مستمع می شدند، از برای این نبود که ببینند چه می گوید، بل مترصد بودند

که چه لفظ مغلق تازه از دهانش بیرون می آید. بنا به حماقت مزبور، هرگاه کسی به جهت یک معنی بیست لفظ مختلف می دانست عوض یکی همه را از عقب یکدیگر می گفت و می نوشت. از آن جایی که فصاحت را بسته به غرابت اصطلاحات می دانستند جمیع حواس خود را بر این می داشتند که در تعسر و تعقد کلام به قدر قوه بهتر مبالغه نمایند. مطلب هر چه نامفهوم تر بود در نظر ایشان بهتر جلوه می کرد. وقتی می خواستند محسنات مصنفی را تعریف نمایند می گفتند: «خانه خراب اینقدر فصیح است که هیچ کس تالیف او را نمی فهمد.» اگر حکیمی مطالب عالیه را به طور سهل و روشن ادا می کرد می گفتند چندان فهمی ندارد، به علت این که هر بی سواد کتاب او را به آسانی می فهمد. چون سجع را احسن صنایع انشا می شمردند و در نوشته جات به جز ترتیب قافیه منظوری نداشتند، اغلب اوقات به جهت ترتیب یک قافیه چندین سطر جفنگ می یافتند.»^{۴۴}

در همین زمینه میرزا آقاخان کرمانی می نویسد: «هر شاعر گدای گرسنهٔ متملق و اغراق گوئی را که الفاظ قلنبه را بهتر به کار برد و عبارات [را] مغلق [ترا] و پیچیده تر بیان نماید او را شاعر تر و فصیح تر دانسته ملک الشعراش لقب می دهند، مانند قانئی مغلق گوی هرزه سرای که در مدیحهٔ فلان زن قبحه بیست قصیده مطمئن ساخته و جز به الفاظ باطمطراق پراغلاق دیگر به هیچ معنی و مقصودی نپرداخته، او را حکیم و ابلیغ و افصحش می گویند. دیگر غافل از این که این گدای چاپلوس و متملق لوس شرافت مدح و شوکت تمجید و وقار ثنا و ستایش و قیمت افتخار و فضیلت را به کلی بر باد داده.»^{۴۵}

همو در رسالهٔ ریحان بوستان افروز یادآور می شود: «اساس قدرت فضلائی مشرق در این است که به واسطهٔ استعارات مشکله و لغات دشوار و درازی جمله ها و پیچیدگی عبارات و الفاظ کلام را از وضوح طبیعی که فایدهٔ اصلی آن است بیندازند و تاکنون به خاطر هیچ

کس خطور نکرده که این بساط کهنه را برچیده طرحی نو بسازد.»^{۴۶}

اما حقیقت این است که میرزا آقاخان در این داوری خود برکنار از اشتباه نبود. سی و هشت سال پیش از این که او به این فکر بیفتد که «این بساط کهنه را برچیده و طرحی نو بسازد» میرزا فتح علی آخوندزاده در این باره چنین نوشت:

«یک مطلب را به الفاظ مترادفه و به عبارات مختلفه تکرار نمایم. در نثر به سجع مقید نشوید. این را از شروط فصاحت نباید شمرد. کلام فصیح آن است که مختصر و واضح باشد. انشا را از تکلم زیاده مغایر نسازید... بلکه هر مطلب را چنان ادا نمایید که به وضع تکلم نزدیک باشد.»^{۴۷}

و در همین زمینه زین العابدین مراغه ای اظهار عقیده می کند که مطلب باید طوری نوشته شود که: «باسواد و بی سواد بتواند عبارات آن را تمییز بدهد و در مطالعه اش ماحصل کلام را فهم نماید.»^{۴۸}

چنان که می بینیم این منتقدان نه تنها می خواهند سخن را از قالب تصنعات اشرافی خود درآورند، بلکه حتی برآنند تا آن را «به وضع تکلم نزدیک کنند» تا آن جا که «باسواد و بی سواد بتواند عبارات آن را تمییز بدهد»، زیرا زمانه چنان است که این گروه از منتقدان روشنگر به بیداری توده های مردم نیاز دارند، و چگونه می توان بی آن که زبانی ساده و بی پیرایه داشت با عامهٔ مردم سخن گفت؟

از آنچه گفته شد بی می بریم که مبارزهٔ اجتماعی - انتقادی روشنگران ایران علیه نظام سیاسی - اقتصادی جامعهٔ ایرانی در قرن نوزدهم مطرح کنندهٔ مبحث تازهٔ «نقد ادبی» شد، اما باید توجه داشت مبحث «نقد ادبی جدید» با آنچه در سنت ادب فارسی وجود دارد از بنیاد متفاوت است. آثاری که در ادبیات کلاسیک فارسی به عنوان مباحث انتقاد ادبی از آنها یاد شده یا از مقولهٔ «نقد ذوقی» است که شاعران از سر ذوق به کنایه و تعریض به خرده گیری از یکدیگر پرداخته اند.^{۴۹} و یا نوعی «نقد

مؤسسه خانه کتاب کتاب ماه ادبیات و فلسفه



فنی» است که در کتاب‌های بلاغت و بدیع و قافیه از مقدمات ظاهری کلام سخن رانده‌اند.^{۵۰} و کمتر نشانی از تحلیل موضوع و داوری درباره ارزش محتوای آثار ادبی دیده می‌شود. ادوارد براون علت فقدان نقد ادبی را در تاریخ ادبیات ایران تلویحاً ناشی از عدم آگاهی درست از ارزش واقعیت آن از جانب ادبای ایرانی و ناتوانی از «خلق ادبیات خوب» می‌داند:

«همچون کسانی که زمانی درباره سلامت خود بحث می‌کنند که آن را دارند از دست می‌دهند، تنها کسانی به نقد خرده‌گیرانه می‌پردازند که از خلق ادبیات خوب ناتوانند.»^{۵۱}

تا آن جا که تحقیق ما نشان می‌دهد نقد ادبی، در معنی جدید آن، نخستین بار در مقاله «قرتیکا» از میرزا فتح‌علی آخوندزاده ظاهر شد. این مقاله در سال ۱۸۶۶/۱۲۸۳ در انتقاد از قصیده‌ای از سروش اصفهانی شاعر مداح دربار ناصرالدین شاه نوشته شده بود. پس از آن آخوندزاده مقاله‌های دیگری نیز در زمینه نقد شعر و آثار دیگران نوشت.^{۵۲} اما مقاله «قرتیکا» به عنوان سندی تاریخی از تولد نقد ادبی جدید برای ما به جا ماند.

روشنگران معاصر آخوندزاده کسانی چون میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم خان و زین‌العابدین مراغه‌ای به نوشتن مقاله‌ها و رساله‌هایی در انتقاد از ادبیات گذشته و معاصرشان پرداخته‌اند که برای نمایاندن چشم‌اندازی از نخستین نمونه‌های نقد ادبی جدید شواهدی از آن را به دست دادیم.

این گروه از منتقدان، برخلاف ناقدان متفمن پیش از خود، به اهمیت کاری که می‌کردند، یعنی نقد ادبی، دقیقاً آگاهی داشتند. آخوندزاده بنیانگذار نقد ادبی جدید در ایران می‌نویسد:

«این قاعده در یورپا متداول است و فواید عظیمه در ضمن آن مندرج. مثلاً وقتی که شخصی کتابی تصنیف می‌کند، شخصی دیگر در مطالب تصنیفش ایرادات می‌نویسد، به شرطی که حرف دل آزار و خلاف ادب نسبت به مصنف در میان نباشد و هر چه گفته آید به طریق ظرافت گفته شود. این عمل را قرتیکا، به اصطلاح فرانسه کرتیک می‌نامند.»^{۵۳}

و در مقاله انتقادی از مولوی و مثنوی می‌نویسد:

«به شیوه ارباب قلم راجع به ملای رومی و تصنیفش عقیده‌ام را می‌نویسم... این نوع چیزنویسی در میان ملت اسلام رسم نیست، ولی در فرنگستان بسیار رایج است.»^{۵۴}

اما این که انتقاد چه گونه باید باشد آخوندزاده به طور قاطع جواب می‌دهد: «ملایمت و پرده‌کشی مخالف شروط کرتیکاست.»^{۵۵}

و در جایی دیگر می‌نویسد:

«کرتیکا بی‌عیب‌گیری و بی‌سرزنش و بی‌استهزا و بی‌تمسخر نوشته نمی‌شود... به تجارب حکمای یورپا و براهین قطعی به ثبوت رسیده است که قبیح و ذم‌ایم

را از طبیعت بشریه هیچ چیز قلع نمی‌کند مگر کرتیکا و استهزا و تمسخر. اگر نصایح و مواعظ موثر می‌شد گلستان و بوستان شیخ سعدی زخمه‌الله من اوله‌الی آخره وعظ و نصیحت است. پس چرا اهل ایران در مدت شش صد سال هرگز ملتفت مواعظ و نصایح او نمی‌باشند... فن کرتیکا در منشآت اسلامی تا امروز متداول نیست. ازین جهت شما از این قبیل چیزها وحشت می‌کنید.»^{۵۶}

به این ترتیب نقد ادبی از قلمرو محدود بحث درباره صنایع بدیعی و لفظی کلام، که در کتاب‌های علم عروض و بدیع و قافیه و معانی و بیان قدما به آن اشاره می‌شد، از رواج و اعتبار افتاد و نقد به ارزشیابی و داوری در باب موضوع و شیوه بیان پرداخت و به موازین علمی و اروپایی دست یافت. معیار ذهنی (Subjective) نقد جای خود را به معیارهای عینی (Objective) داد. بررسی موشکافانه و ملانقطانه (Pedantic) ایات و عبارات که در حوزه علم معانی و بیان بود و از دوران آرامش اشرافیت قرون وسطایی خبر می‌داد بیشترین جای خود را به داوری درباره ارزش اجتماعی و انسانی آثار ادبی داد. روشنگران ایرانی در فراهم آوردن میراث تاریخی نقد ادبی جدید ایران بیشترین سهم را داشتند.

در پایان این گفتار می‌توان یادآور شد آنچه که در آثار انتقادی روشنگران ایرانی مشترک می‌یابیم توجه آنها به اندیشه تجدد و ترقی و پیوند و مهرشان به ایران و ایرانی و نگرانی و تعهدشان به درستی و سادگی زبان فارسی است. با این همه نمی‌توان پنهان کرد که برخی از ایشان در آراء خود جانب اعتدال را از دست داده‌اند. زمانی به خطا میراث ادبیات کلاسیک ایران را با معیارهای فلسفه تعقلی اخیر اروپایی سنجیده‌اند و شاعران و صوفیان گذشته ایران را به باد انتقاد گرفته‌اند و گاهی ادبیات و هنر را صرفاً در خدمت اخلاق و اجتماع خواسته‌اند. اما با ملاحظه همه این تندروی‌ها یک واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که روشنگران ایرانی همگی حداقل در آرای انتقاد ادبی خودشان که موضوع گفتار ما بود، همگی از سر احساسات پاک ایرانی و با نیت بهبود پیشبرد و نوکردن زبان و ادبیات فارسی سخن رانده‌اند. با همه ایرادهایی که امروز پس از گذشت صد و پنجاه سال به آراء آنها می‌توان وارد کرد، بسیاری از نظرات انتقادی آنها همچنان اصالت و اعتبار خود را حفظ کرده است.

از توجه شما متشکرم.

□ محمود فتوحی: نسخه پیش از انتشار کتاب

جناب عالی را که تورق می‌کردم فصل‌هایی از آن به کسروی و صادق هدایت اختصاص یافته بود. خواستم بدانم علت این که در این جلسه شما از آن دو سخن نگفتید، تعمد خاصی داشتید؟ زیرا توقع داشتم که از این دو نفر هم سخنی باشد.

■ پارسی نژاد: بله، شاید توضیح کوتاهی در باب

چگونگی نوشته شدن فصول این کتاب روشن‌نگران ایرانی و نقد ادبی مفید باشد.

در سال ۵۴-۱۳۵۳ (۱۹۷۳) که در دانشگاه آکسفورد انگلیس سرگرم تحصیل و مطالعه بودم دوست عزیز و گرانبه‌ای آقای دکتر شفیعی کدکنی، که در این جلسه هم حضور دارند، اشاره به جای خالی تحقیق در نقد ادبی جدید ایران، در مفهوم علمی و اروپایی آن، کردند.

در واقع به پیشنهاد ایشان بود که من فصل آخوندزاده را به عنوان بنیانگذار نقد ادبی جدید ایران با مراجعه به آرشیو آخوندزاده در باکو و دستیابی به منابع دست اول فارسی و روسی و ترکی نوشتم. البته درباره پیشینه نقد ادبی سنتی ایران استاد بزرگوار از دست رفته ما دکتر زرین کوب سال‌ها پیش، یعنی در ۱۳۲۳، تحریر اول کتاب سودمندشان نقد ادبی را نوشته بودند و در جست‌وجوی آثاری در انتقاد از ادبیات در متون گذشتگان ما کنجکاو بسیار کرده بودند که همچنان در حد خود کار اصیل و پرارزشی است، اما هم چنان که استاد زرین کوب در این تحقیق تاریخی - ادبی خود بارها یادآور شده‌اند در میراث نقد ادبی سنتی ما آثاری از نوع «نقد ذوقی» و «نقد فنی» می‌توان یافت، اما این آثار از معیارهای علمی و اروپایی و امروزیش به دورند. به نظر ما میرزا فتح‌علی آخوندزاده با نوشتن مقاله کرتیکا یا قرتیکا در سال ۱۲۸۳ یعنی ۱۸۶۶، چیزی حدود صد و سی و پنج سال پیش در انتقاد از قصیده سروش اصفهانی بنیاد نقد ادبی جدید ایران را گذاشت. در پی او متفکران معاصر او و بعد از او از میرزا آقاخان کرمانی و میرزا ملکم خان گرفته تا میرزا عبدالرحیم طالبوف و زین‌العابدین مراغه‌ای کار او را ادامه دادند و نوشته‌های پراکنده‌ای که در آنها می‌توان آثار انتقاد ادبی یافت پدید آوردند.

اما این که پرسیدید چرا بنده در این جلسه از احمد کسروی و صادق هدایت حرفی نزنم، حقیقت این است که شخصیت‌هایی که ما می‌توانیم از آنها به عنوان «روشنگران ایرانی» یاد کنیم، همان افرادی هستند که نام بردیم. اما در عمل وقتی کار خود را ادامه دادم و نوشته‌های کسروی و هدایت را به دقت بازخوانی کردم، متوجه شدم که همان طرز تلقی و تصور انتقادی از ادبیات که مثلاً ما در میرزا آقاخان کرمانی می‌بینیم در آثار کسروی و هدایت هم هست، همان احساسات پرشور ایرانی ضد عرب و بازگشت به ایران پیش از اسلام و ستایش مطلق از آن. شواهدی هم در دست است که کسروی و هدایت رساله «صد خطابه» میرزا آقاخان را خوانده و از آن تاثیر گرفته بودند. البته همان طور که می‌دانید بین تلقی کسروی و هدایت از ادبیات و ادبیت تفاوت‌های اساسی هست. کسروی، به نظر من، درک و تصویر درستی از ادبیات نداشته و مثل روشنگرانی که از آنها یاد کردیم، دو مقوله اخلاق و فلسفه را با ادبیات و هنر درهم می‌آمیخته. در حالی که صادق هدایت روشنفکر دانا و آگاه و تیزبین و حساسی بوده که قدر آثار ادبی مدرن دنیا را به درستی می‌شناخته

و سعی می‌کرده آدم‌هایی را از نوع جیمزجویس و سارتر و کافکا، که در آن زمان حتی برای بسیاری از روشنفکران اروپایی و امریکایی هم ناشناخته بودند، به دوستان همفکرش معرفی کند. با این همه وجوه اشتراک بسیار بین افکار کسروی و هدایت با روشنگران ایرانی می‌یابیم.

اما این که چرا من با آن که دو فصل مهم از کتاب خود را به تحقیق در آثار نقد ادبی این دو بزرگوار اختصاص داده بودم، در این جلسه از آنها یاد نکردم علتش کمبود وقت برای تمرکز بیشتر بر کار و آثار روشنگران ایرانی بوده که پیشرو بوده‌اند.

□ **محمدخانی:** با توجه به بررسی آرای انتقادی روشنگران ایرانی به نظر می‌رسد که اینها تحت تاثیر ادبیات یا نقد ادبی غرب بوده‌اند، آیا نظریه بومی هم در میان این روشنگران درحوزه نقد وجود داشته است یا نه؟ یعنی با توجه به ادبیات گذشته ایران، نظریه‌ای ایرانی ارائه کرده‌اند؟

■ **پارسی نژاد:** بله، حقیقت این است که اینان کمابیش از نظر تئوری در تاثیر رئالیسم اجتماعی - انتقادی روسیه بوده‌اند، ولی از نظر مضمون آثار انتقادی‌شان مطلقاً مسائل ایران و جامعه ایرانی بوده. مسائلی از قبیل استبداد حکومت و جهالت و خرافات و بیسوادی ملت و ادبیتاتی که در خدمت این هاست.

اصلاً همان مقاله «قرینتیقا» یا «کرتیکا» که، ما از آن به عنوان سند تاریخی نقد ادبی جدید ایران یاد کردیم، در واقع وجهه اصلی نظر نویسنده‌اش آخوندزاده انتقاد از شاعر مداحی بوده به اسم «سروش اصفهانی» که دیوانش بیست هزار بیت است که همه را در مدح و منقبت شاه مستبد قاجار سروده. هر چند که آخوندزاده در مقاله انتقادی‌اش ایرادهایی هم به صنایع شعری سروش می‌گیرد اما تکیه اصلیش به مضمون شعر اوست که هنری جز تملق ندارد. بنابراین همان طور که ملاحظه می‌کنید مضمون انتقادی مساله‌ای ایرانی و بومی است، اما تئوری نقد چیزی است در حد تئوری رئالیسم اجتماعی - انتقادی روسیه که آخوندزاده از آن متأثر است.

□ **محمدخانی:** اگر هدایت را در حوزه نقد بررسی کنیم، تفاوت‌هایی با کسروی دارد، به خصوص در مقدمه‌ای که بر ویس و رامین یا رباعیات خیام نوشته، نسبتش با ادبیات گذشته ما خیلی متفاوت است با کسروی و دیگرانی که به آنها اشاره کردید.

■ **پارسی نژاد:** بله، همان طوری که عرض کردم کسروی و هدایت در حوزه انتقاد از ادبیات در بسیاری از موارد نه تنها وجه مشترکی ندارند بلکه گاهی از بنیاد متفاوت و حتی مخالف یکدیگرند. تلقی کسروی از ادبیات معلم عبوس اخلاقی متعهدی را به یاد می‌آورد که

طبعاً در بین شاعران کلاسیک ما نباید جز از ناصر خسرو و ابن یمین که شعرشان را در خدمت فلسفه و اخلاق گفته‌اند از شاعر دیگری خوشش بیاید، هر چند که با کمال تعجب از اینها هم اسمی نمی‌برد، گویا آثار این شاعران را نخوانده و به کلی بی‌خبر است، در حالی که هدایت روشنفکر آگاهی است که گذشته از دل‌بستگی به ادبیات مدرن غرب آثار کلاسیک ادبیات ایران را، از جمله ویس و رامین فخرالدین گرگانی و رباعیات خیام را که شما یاد کردید، به دقت خوانده و عیب و هنرشان را طی مقالات انتقادی برشمرده است.

□ **حسینعلی نوزدی:** بحث اساسی شما زمینه روشنگری یا همان Enlightenment بود، بعد از آنجا نقیبی زدید به تاثیر روشنگری اروپا بر روشنگران ایرانی، اما سؤالی که برای من مطرح است، این است که طرح نهضت روشنگری اساساً با سؤال معروف «روشنگری چیست؟» موزس مندلسون که پیش از آن توسط فردریک چهارم شروع شده بود، به بحث گذاشته می‌شود و او وارد یک مجادله فلسفی با کانت می‌شود. اما این پرسش به اینجا ختم نمی‌شود و به اصطلاح تاثیرات بعدی روشنگری را که حضرت عالی اشاره فرمودید در انقلاب فرانسه و پیامدهای بعدی‌اش می‌بینیم. نظر شما این بود که همین روشنگری و تبعاتش بر روشنگران ایرانی تاثیر گذاشته و اینها هم سعی کرده‌اند که در حوزه نقد، نقد ادبی ایران را از شکل تصنعی و نقد به ظاهر، به صورت نقد به مضامین و نقد اجتماعی یا نقد واقع‌گرایانه ببرند. آیا اساساً اطلاق این دو مفهوم با توجه به اینکه بسیاری از مضامین روشنگری در ایران پانگرفتند، یا اساساً اطلاق عنوان روشنگران به اشخاصی که به آنها اشاره کردید، به لحاظ زمانی و مکانی مصداق دارد؟ دوم اینکه اگر ما این مصداق را بپذیریم، یعنی قبول کنیم که در ایران هم روشنگرانی به آن مفهوم داشته‌ایم، علت انقطاع روشنگری یا اساساً پانگرفتن مفهوم روشنگری به آن معنایی که، در آلمان، در فرانسه و سایر کشورهای اروپایی رشد و بالندگی پیدا کرد و تبعاتش گذاشت و بستری شد برای رشد و نمو مفهوم مدرنیته که حضرت عالی تحت عنوان تجدد به آن اشاره کردید، چه موانع ساختاری یا موانع دیگری در ایران وجود داشته که این نهضت روشنگری ناتمام مانده است؟

■ **پارسی نژاد:** عرض شود که همان طور که می‌دانید روشنگری (Enlightenment) از تبعات جامعه صنعتی اروپایی است در قرن هجدهم، یعنی زمینه‌ای که پس از انقلاب صنعتی انگلیس و همچنین پس از انقلاب بزرگ فرانسه پیدا شد، اینها در واقع حاصل روشنگری متفکران و فلاسفه اروپایی بود که ما از آنها یاد کردیم. اما ایران آن روزگار یک جامعه فئودالی بسته بود با افکار قرون وسطایی و نظام اقتصادی ارباب و رعیتی که به هیچ وجه امکانی برای رشد حاصل افکار

روشنگران اروپایی به دست نمی‌داد. حرف متفکران ایرانی قرن نوزدهم که ما از آنها به عنوان «روشنگران ایرانی» تعبیر کردیم، در واقع اولین ایراد و انتقاد و اعتراض‌هایی بود برآمده از عقل و تفکر آدمیزاده‌های متورالعقولی که درباره مسائلی اجتماعی جامعه خود از قبیل استبداد و بیسوادی و عقب ماندگی و خرافات جر و بحث می‌کردند و هیچ ربطی نداشت با تاملات فلسفی روشنگران اروپایی که از میراث فرهنگ و فلسفه یونان بهره‌مند بودند و بعد هم از مدنیت مادی و معنوی دنیای مدرن برخوردار شدند.

علت پانگرفتن روشنگری در ایران و به تعبیر شما «موانع ساختاری» در این زمینه هم دگرگون نشدن بنیادی نظام اقتصادی - اجتماعی جامعه ما بوده است.

□ **محمد دهقانی:** شما از رئالیسم انتقادی - اجتماعی روسی صحبت کردید و اینکه روشنگران ما تحت تاثیر اینان بوده‌اند. تا آنجا که بنده مطالعه کرده‌ام هیچ تاثیر مستقیمی، یعنی هیچ نشانه‌ای (صرف شباهت که کافی نیست) ندیدم که مثلاً آخوندزاده گفته باشد که من فلان کتاب را خوانده‌ام و تحت تاثیر قرار گرفته‌ام، حتی اسامی‌ای که به کار می‌برد، یا با تلفظ ترکی به کار می‌برد و یا با تلفظ عربی و این خیلی عجیب است. آیا شما نشانه‌ای در این مورد پیدا کردید؟

■ **پارسی نژاد:** اینکه تلفظ عربی یا ترکی به کار می‌برد، خودش در جوابی که به ایراد جلال‌الدین میرزای قاجار در این زمینه می‌نویسد، این را متذکر می‌شود، آخوندزاده می‌گوید: من زبان فرانسه نمی‌دانم، زبان ترکی می‌دانم که زبان مادری من است و زبان‌های فارسی و عربی را می‌دانم. طبعاً تلفظ بعضی اصطلاحات سیاسی و اجتماعی و فلسفی را به ترکی و عربی می‌نویسد. بعد از طریق زبان‌های روسی با ادبیات اجتماعی - انتقادی روسیه آشنا می‌شود.

شما حتماً کتاب نامه‌های کمال الدوله آخوندزاده را خوانده‌اید و تالیفات اجتماعی و سیاسی او را از قبیل پاسخ به فلسفه هیوم و عقیده جان استوارت میل درباره آزادی که او به «تفهیم حریت» ترجمه کرده مطالعه کرده‌اید. خوب، اینها همه دلیل بر مطالعه مستقیم او از آثار این فلاسفه از طریق ترجمه آثارشان به زبان روسی بوده، من خودم در بررسی مجموعه تالیفات آخوندزاده در آرشیو آثارش در باکو به کتاب‌هایی از فلاسفه و نویسندگان اروپایی و مخصوصاً نویسندگان مکتب رئالیسم اجتماعی - انتقادی روسیه از قبیل بلینسکی و چرنیشفسکی و دوبرولیوف برخوردم که آخوندزاده ظاهراً از خواندن افکارشان سخت مشغوف شده، تا آن جا که به زبان فارسی در حاشیه صفحات آنها نوشته: «بخ یا مصنف!» مضافاً این که تاثیر افکار و آثار این مستقدان روسی و اروپایی را ما در مقاله‌ها و رساله‌های آخوندزاده می‌بینیم. بخشی از این تاثیر هم ناشی از معاشرت با شاعران و نویسندگان

دکابریست روسی مثل مارلینسکی و ادیوسکی و پولانسکی در تفلیس است که در قرن چهاردهم یکی از شهرهای بزرگ مرکز فعالیت‌های فکری و ادبی جهان بوده است که من شرح آن را در کتاب خود داده‌ام. علاوه بر این آخوندزاده در آثارش از اشخاصی مثل مولیر و ولتر و دوما و روسو و یاکل و میرابو و فتلون نام برده که نشان می‌دهد این آدم‌ها را می‌شناخته و با آثارشان آشنا بوده است.

یادداشت‌ها:

۱- فریدون آدمیت در کتاب‌های زیر عوامل موثر یاد شده را بررسی کرده است:

* فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران، ۱۳۴۰.

* اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار، تهران، ۱۳۵۰.

* فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۵۲.

* ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۵۴.

۲- پیدایش تفکر انتقادی در نتیجه توجه به نظریات عقلی در ایران قابل مقایسه با تحولات عصر رنسانس در فرانسه است که در آن راسیونالیسم Rationalisme، که از میراث شک دستوری دکارت Cartesianisme تقویت می‌شد و اساس استدلال آن بر فکر ترقی Le progres قرار داشت، چون شعر و ادب را هم محصول عقل می‌دید، آن را مشمول ترقی می‌دانست و از این رو متجددان را بر قدما ترجیح می‌داد. نگاه کنید به:

European thought in the Eighteenth Century, Paul Hazard, Trans. by J.L. May, Harven, 1954.

۳- نجف دریابندری، پیش‌گفتار مترجم بر متفکران روس، آریازابریلین، تهران، ۱۳۶۱، ص ۵-۱۶.

The Enlightenment An Interpretation, Peter Gay, Wildwood House, V.1 p.5

۴- نگاه کنید به: فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار.

۵- این روزنامه‌ها نه تنها نشان دهنده خط مشی تازه‌ای برای اصلاح‌طلبان و انقلابیون ایرانی بود، بلکه ادبیات واقعی این دوره ایران را نیز در آنها می‌توان دید. نگاه کنید به:

Jan Rypka, History of Iranian Literature, P.Dordrecht, Holland, 1968, p.338.

۶- ترجمه کتاب از زبان‌های اروپایی در رها کردن نثر فارسی آن دوره از قید تکلفات بی‌معنی و ساده‌تر کردن آن و همچنین دقیق‌تر شدن آن در بیان موثر بود.

۷- نگاه کنید به:

Nikki R.Keddie, Religion and Irreligion in Early Iranian Nationalism.

۸- کنت دوگوبینو، مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، ترجمه م.ف [فرهوشی] تهران، صفحه ۵۳.

9- W.Blunt, Secret of the English Oocupation of Egypt, London, 1903, p.82-85.

10- Jan Rypka, History of Iranian Literature, P.369.

11- Edward G.Browne, Press and Poetry in Modern Persia, Cambridge, 1914, p.156.

c.f. Jan Rypka, History of Iranian Literature, op.cit. PP.338-339.

12- Jan Rypka, History of Iranian Literature, op.cit. p.366.

13- E.G.Browne, Press and Poetry in Modern Persia, op.cit. p.19

۱۴- کشف الغرائب فی الامور العجائب (رساله مجدیه)، میرزا محمدخان مجدالملک، تصحیح سعید نفیسی، تهران، ۱۳۲۱.

۱۵- خاطرات سیاسی امین الدوله، میرزا علی خان امین الدوله، تصحیح حافظ فرمانفرمایان، تهران، ۱۳۴۱.

۱۶- خواب‌نامه (خلسه)، میرزا محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، تصحیح محمود کتیرایی، تهران، ۱۳۴۸.

۱۷- یک کلمه، میرزا یوسف خان مستشارالدوله تبریزی، تهران، ۱۲۸۷.

۱۸- نگاه کنید به نامه‌هایی که میرزا فتح‌علی آخوندزاده به میرزا یوسف خان مستشارالدوله نوشته است در الفبای جدید و مکتوبات، باکو، ۱۹۶۳.

۱۹- ادوارد براون به تأیید نظر شبلی نعمانی در شعر العجم شعر فارسی را در اواخر صفویه شعر دوران انحطاط می‌داند و بازگشت ادبی را احیاکننده شعر فارسی می‌شناسد، در حالی که نظر ما خلاف این است نگاه کنید:

E.G.Browne, A Literary History of Persia, o.p.cit. pp.298-305.

20- Jan Rypka, History of Iranian Literature, o.p.cit. p.324.

۲۱- همان جا.

22- Reuben Levey, the Persian Language, London, 1951, p.15.

23- E.G.Browne, A Literary History of Persia, op.cit., pp. 298-305.

۲۴- الفبای جدید و مکتوبات، همان، صفحه ۲۱۴.

۲۵- مکتوبات کمال الدوله، نسخه خطی کتابخانه ملی ایران، شماره ۱۱۲۳، ورق ۶، مقایسه شود با مکتوبات، تصحیح م. صبحدم (محمدجعفر محبوب)، ۱۳۶۴، صفحه ۱۱.

۲۶- میرزا آقاخان کرمانی، سه مکتوب، نسخه خطی، مجموعه ادوارد براون، کتابخانه کمبریج، شماره DL.5(9), 3V, 168R، ورق ۱۵۸، ورق ۵۸ مقایسه شود با نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳۴۶۷.

۲۷- میرزا آقاخان کرمانی، تکوین و تشریح، نسخه خطی متعلق به علی محمد قاسمی، نگاه کنید به: فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران، ۱۳۵۷، صفحه ۲۱۷.

۲۸- نامه میرزا آقاخان کرمانی به شوهرخواهرش آقامیرزاعلی رضای طبیب، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، صفحه ۲۱۸.

۲۹- سیاحتنامه ابراهیم بیگ، کلکته، ۱۹۰۵/۱۲۲۳، ج ۲، صفحه‌های ۱۹۰-۱۹۱.

۳۰- برای توضیح بیشتر نگاه کنید به:

Rene Wellek, History of Modern Criticism (1750-1950), London, 1970, V.3, pp. 240-264

۳۱- سیاحتنامه ابراهیم بیگ، قسطنطنیه، ۱۹۰۹/۱۳۲۷، ج ۲، صفحه ۳۰.

۳۲- همان جا، صفحه‌های ۲۷-۲۸.

۳۳- ریحان بوستان افروز، نسخه خطی، کتابخانه شخصی مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۱۳، صفحه‌های ۲-۶.

۳۴- نامه به میرزا آقای تبریزی، ۱۸۷۱، میرزا فتح علی آخوندوف، آثار، ج ۲، باکو، ۱۹۶۱، صفحه ۳۷۲.

۳۵- زین‌العابدین مراغه‌ای، سیاحتنامه ابراهیم بیگ، ج ۳، مقدمه.

۳۶- ریحان بوستان افروز، نسخه خطی، همان، صفحه ۵-۴.

۳۷- نوشته‌های امین منتقدان یادآور عقاید سوسیالیست‌های قرن نوزدهم فرانسه است که برای ادبیات و وظیفه آموزشی و بهره‌رسانی (Utilitarianism) قائل بودند و همچنین عقاید ادیسن (J.Addison) و استیل (R.steel) که در سال‌های ۱۷۱۱-۱۷۱۴ دست بر انتشار مجله ادبی The spectator در لندن زدند و هدف‌های آموزشی و بشردوستانه داشتند.

۳۸- میرزا آقاخان کرمانی، ریحان بوستان افروز، نسخه خطی، همان صفحه ۶.

۳۹- همان جا، صفحه ۹.

۴۰- همان جا، صفحه ۱۱.

۴۱- همان جا، صفحه ۱۱۹.

۴۱ و ۴۲- میرزا ملکم خان، سیاحی گوید (فرقه کج بینان)، نسخه خطی به خط عباس قلی خان آدمیت، کتابخانه شخصی فریدون آدمیت، ورق ۵ و ۶.

۴۳- زین‌العابدین مراغه‌ای، سیاحتنامه ابراهیم بیگ، ج ۲، صفحه ۱۰۴.

۴۴- میرزا ملکم خان، سیاحی گوید (فرقه کج بینان) نسخه خطی، همان، ورق ۱.

۴۵- میرزا آقاخان کرمانی، سه مکتوب، نسخه خطی، همان، ورق ۶۰-۶۱.

۴۶- میرزا آقاخان کرمانی، ریحان بوستان افروز، نسخه خطی، همان، صفحه ۵-۴.

۴۷- میرزا فتح علی آخوندزاده، مقاله «الفبای جدید»، ۱۸۵۸، الفبای جدید و مکتوبات، همان، صفحه ۱۰-۱۱.

۴۸- زین‌العابدین مراغه‌ای، سیاحتنامه ابراهیم بیگ، ج ۳، همان، مقدمه.

۴۹- مانند اشاره انتقادی «فردوسی» به ضعف شعر «دقیقی» و نکته‌گیری‌های «عنصری» و «غضائری» از شعر یکدیگر.

۵۰- مانند ترجمان البلاغه از محمدبن عمر رادیوانی و حدائق السحر از رشید وطواط و چهار مقاله نظامی عروضی و لباب الالباب محمد عوفی و المعجم فی معایر اشعار العجم شمس قیس رازی. برای اطلاعات بیشتر در باب نقد ذوقی و نقد فنی نگاه کنید به عبدالحسین زرین‌کوب، نقد ادبی، تهران، ۱۳۲۸، صفحه ۳۷۳-۵۰۰.

51- E.G.Browne, Aliterary History of Persia, Vol.IV, op.cit. p.163.

۵۲- مانند مقاله «در باره پوئری» در مکتوبات کمال الدوله، نسخه خطی، کتابخانه ملی ایران، مقاله «در باره

ملای رومی و تصنیف او» در «آثار سیاسی و اجتماعی و فلسفی آخوندوف»، باکو، ۱۹۶۱، صفحه ۲۰۴-۲۰۹ مقاله «در باره نظم و نثر» در «آثار سیاسی و اجتماعی و فلسفی آخوندوف»، باکو، ۱۹۶۱، صفحه ۲۰۲-۲۰۳.

۵۳- میرزا فتح علی آخوندزاده، نسخه خطی، کتابخانه ملی ایران، شماره ۱۴۹، آثار، ج ۲، همان، رساله ایراد، صفحه ۳۹۱-۳۹۲.

۵۴- میرزا فتح علی آخوندزاده همان جا، صفحه ۲۰۴.

۵۵- میرزا فتح علی آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، همان، صفحه ۲۱۴.

۵۶- میرزا فتح علی آخوندزاده، همان، صفحه ۲۰۶.